

تحولات نهاد پلیس در بستر یافته‌های جرم‌شناسی

محمد صالح اسفندیاری^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۱

محسن نورپور^۲

تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۲۳

چکیده

زمینه و هدف: در دهه‌های اخیر، نظریه‌های جرم‌شناسی تقریباً تمامی حوزه‌های علوم جنایی و به‌خصوص آیین دادرسی کیفری را متحول ساخته است. با توجه به اینکه پلیس به‌عنوان اولین نهاد ذی‌نقش در فرایند کیفری و حلقه ارتباطی مردم و دستگاه قضایی شناخته می‌شود، سؤال این است که آیا از یافته‌های جرم‌شناسی تأثیر پذیرفته است؟ در این نوشتار، پس از بیان ویژگی‌های پلیس سنتی و انتقادات وارد بر آن از منظر نظریه‌های جرم‌شناسی، پلیس نوین و انتقادات وارد بر آن، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

روش تحقیق: این تحقیق به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. **یافته‌ها:** نهاد پلیس در طول تحولات حقوق کیفری، همچون دیگر نهادهای کیفری، مشمول تحولات گوناگونی شده است. این تحولات که متأثر از یافته‌های جرم‌شناسی می‌باشند، این نهاد را در طول سال‌های متمادی دچار تغییرات اساسی کرده است. پلیس در ابتدا همچون سیستم عدالت کیفری، صرفاً با تأکید بر دستگیری فوری بزهکاران، سعی بر آن داشت بر افکار عمومی جامعه تأثیر بگذارد و از این راه از وقوع جرم پیشگیری کند؛ اما ناکارآمدی رویکرد سرکوبگر حقوق کیفری و پلیس، انتقادات گسترده‌ای از سوی مکاتب جرم‌شناسی به‌خصوص مکتب واکنش اجتماعی در پی داشت. این انتقادات باعث شد تا تغییرات شگرفی در این حوزه‌ها رخ دهد. پلیس نوین که محصول این انتقادات است، به دو صورت مشارکت‌محور و کنترل‌محور ظهور پیدا کرد.

نتیجه‌گیری: ایران نیز از تحولات بین‌المللی و یافته‌های جرم‌شناسی در حوزه وظایف و اختیارات پلیس تأثیر پذیرفته و در دهه‌های اخیر به سمت پلیس جامعه‌محور حرکت نموده است که می‌تواند بازوی توانمند دستگاه قضایی باشد. تأثیر این تحولات در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به‌خوبی قابل مشاهده است.

واژگان کلیدی: پلیس سنتی، پلیس نوین، مشارکت‌محور، کنترل‌محور، یافته‌های جرم‌شناسی.

۱. کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی از دانشگاه فردوسی مشهد.

۲. کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی از دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

بر خلاف دیگر مراحل دادرسی که بیشتر جنبه حقوقی دارد، مرحله کشف جرم عمدتاً بار روانی و اجتماعی دارد و نمی‌توان کشف جرم و حقوق متهم را بدون پیوند عمیق با جنبه‌های روانی و اجتماعی مورد بحث قرار داد. طبیعی است که پلیس^۱ با توجه به وظایف و مسئولیت‌هایی که بر عهده دارد، بیشتر از سایر کنشگران عدالت کیفری در معرض نقض تضمین‌های حقوقی و قضایی متهم و محکوم و عدم رعایت حقوق و آزادی‌های مشروع و قانونی شهروندان قرار دارد؛ به‌ویژه اگر این رفتار مطابق شیوه‌های سنتی منبعث از حقوق کیفری سنتی باشد.

الگوی سنتی پلیس بر این فرض استوار است که راهبردهای پلیسی را می‌توان بدون در نظر گرفتن میزان، شدت، ماهیت و گوناگونی جرایم در حوزه استحفاظی مورد نظر به کار گرفت و از وقوع جرایم پیشگیری کرد. راهبردهایی همچون افزایش تعداد ایستگاه‌های پلیس، گشت تصادفی در تمام مناطق، واکنش سریع به درخواست‌های شهروندان، دستگیری و اجرای محض قوانین پلیسی، از جمله اقدامات مربوط به پلیس سنتی است (وروایی و بهربر ۱۳۸۸: ۱۱۳). چنین رویکردی تا دهه ۷۰ میلادی، در بیشتر کشورها رویکرد مسلط در نهاد پلیس بود؛ اما در این دهه بود که حقوق کیفری سنتی^۲ (کلاسیک و تحقیقی) و در همین راستا الگوی پلیس سنتی، مشمول انتقادات وسیعی از سوی جرم‌شناسان، به‌خصوص از سوی مکتب واکنش اجتماعی و مکتب بزه‌دیده‌شناسی شدند. در پی چنین انتقاداتی نهاد پلیس نیز مشمول تغییرات وسیعی شد و رویکردهای نوینی در این حوزه ظهور کردند. در ادامه ابتدا پلیس سنتی و ویژگی‌های آن و سپس مهم‌ترین انتقادات وارد بر رویکرد اخیر و در پایان رویکردهای نوین پلیسی‌گری را بررسی می‌نماییم.

۱. اصطلاح پلیس در مفهوم اصلی خود به معنای حکومت صحیح بر یک جامعه، از طریق اداره جامعه، اجرای قوانین و مقررات، حفظ بهداشت، پاکیزگی و به‌طور کلی نظم عمومی است. این اصطلاح امروزه بیش از پیش برای توصیف نیروی اجتماعی شهری‌ای که حفظ نظم عمومی و اجرای قانون را برای پیشگیری از جرایم، مجازات بزهکاران و کشف جرایم بر عهده دارد، مورد استفاده قرار می‌گیرد (نجفی ایرندآبادی و هاشم بیکی ۱۳۹۰: ۲۲۲).

۲. عدالت سزادهنده که ناظر به جرم است و عدالت بازپرورانه که ناظر به بزهکار است، هر دو به‌عنوان مدل سنتی عدالت کیفری مشهورند (نجفی ایرندآبادی ۱۳۸۲، ب، ۳).



۲- پلیس سنتی و ویژگی‌های آن

حیطه کار پلیس سنتی که عموماً یک نهاد دولتی محسوب می‌شود، نشأت گرفته از قانون کیفری است. بدین سان پلیس تنها با آنچه در قانون جرم‌انگاری شده مبارزه می‌کند و اصولاً بر پایه پیشگیری کیفری وظایف خود را انجام می‌دهد و صرفاً زمانی مداخله می‌کند که جرمی رخ داده باشد. پیشگیری کیفری با تأکید بر اعمال کیفر و اجرای سریع و حتمی آن سعی می‌کند بر افکار عمومی جامعه تأثیر گذارد تا از ارتکاب جرم پیشگیری کند. در نتیجه پلیس به عنوان ضابط قضایی و یا مأمور کشف جرم، هدف اصلی خود را سرکوب جرم و مجرم در چارچوب نظام کیفری می‌داندست (نیکوکار و یاراحمدی ۱۳۹۱: ۱۵۹)؛ بنابراین حضور پررنگ پلیس و واکنش سریع به فعالیت‌های مجرمانه بسیار اهمیت دارد و برای رسیدن به این هدف، استفاده از زور و قدرت و واداشتن مردم به رعایت ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی از مهم‌ترین راهکارهاست.

به‌طور کلی می‌توان موارد ذیل را از مهم‌ترین ویژگی‌های پلیس سنتی برشمرد: در الگوی سنتی، پلیس دارای ضوابط و مقررات سخت‌گیرانه است و عملاً عرف و عادات شغلی بر آن حکومت می‌کند. ارزیابی میزان کارایی کارکنان نیز بر پایه میزان سرعت حضور در صحنه، مداخله فوری در حادثه، شمارش میزان افراد دستگیرشده و یا تعداد برگه‌های جریمه رانندگی است (همان: ۱۶۰). اعمال قانون، عنصر اصلی در الگوی سنتی پلیس بوده است. مأموران پلیس طبق الگوی سنتی، فقط تمایل به اجرای صرف قانون دارند و کمتر از نهادهای خارج از سازمان پلیس استفاده می‌کنند.

الگوی سنتی^۱، بیشتر در پی تقویت بعد خدمات‌رسانی کلی است و بر ابزارها و منابع پلیس صحنه می‌گذارد و کمتر به کارآمدی پلیس در پیشگیری از وقوع جرم، بی‌نظمی و ناامنی توجه دارد (گلدشتاین ۱۹۷۹، به نقل از: وروایی و بهربر ۱۳۸۸: ۱۱۳). در این الگو، دستگیری مظنونان، متهمان و مجرمان، اصلی‌ترین اقدام پلیس در پیشگیری از جرم و کاهش وقوع آن است. به عبارت دیگر، الگوی سنتی پلیس در مقوله پیشگیری از جرم بر اقدامات کیفری

۱. در رویکرد سنتی این سوء تدبیر وجود داشت که جرم با سرکوب و اقدامات کنشی قابل کنترل است، از این رو اقدامات پلیسی در الگوی سنتی محدود به اقدامات واکنشی و سرکوبگرانه بود (افراسیابی ۱۳۸۹: ۱۹۵).

متمرکز است.

در رویکرد سنتی، وظایف پلیس بر اتکای صرف به حرفه‌ای‌گرایی و ابزارهای سرکوبگر تعریف شده است. بر طبق این دیدگاه، پلیس همان کسی است که شما را دستگیر می‌کند (نوروزی و افراسیابی ۱۳۸۹: ۱۱).

در مجموع، الگوی سنتی به این دلیل که به دنبال تعمیم خدمات پلیس است، مورد انتقاد قرار گرفته است. در واقع پلیس به جای توجه به اثربخشی فعالیت‌هایش در کاهش جرم، ترس و بی‌نظمی، توجه خود را بیشتر به ابزارهای اجرایی معطوف کرده است که منجر به توانمندی عملیاتی پلیس می‌شود (ویزبرد و اک ۱۳۸۸: ۱۲۸). بدین‌سان، نظریه‌ها و رویکردهای متنوعی از شیوه سنتی پلیس انتقاد کردند. به عنوان مثال واقع‌گرایان چپ معتقدند یکی از مهم‌ترین عوامل ارتکاب جرم به‌ویژه در مناطق محروم، شیوه برخورد پلیس است. شیوه‌هایی همچون ایست و بازرسی متعدد در سطح خیابان‌ها، نقشی بسیار فاجعه‌آمیز دارد. از نظر این رویکرد، پیامد این‌گونه ترفندها، چیزی جز مخدوش شدن چهره پلیس و کم‌رنگ کردن تمایز میان مجرمان و غیر مجرمان نیست (وایت و هینز ۱۳۹۰: ۳۲۶).

در هر حال، افزایش نرخ پدیده جنایی در دهه ۷۰ میلادی، از یک سو و حرفه‌ای‌گرایی پلیس در کشف جرم و دستگیری بزهکاران از سوی دیگر، موجب شد تا میزان پرونده‌ها در مراجع پلیسی و قضایی و تعداد بزهکاران دستگیر شده افزایش یابد. در این دوره بود که نظام عدالت کیفری غرق در پرونده‌های قضایی بود و با پدیده بحران سیاست جنایی مواجه شده بود (نوروزی و افراسیابی ۱۳۸۹: ۱۲). در نتیجه، انتقادات متعددی متوجه سیستم عدالت کیفری و در همین راستا متوجه نهاد پلیس گشت.

۳- انتقادات وارد بر حقوق کیفری کلاسیک و الگوی سنتی پلیس

مهم‌ترین رویکردهایی که حقوق کیفری کلاسیک و به تبع آن پلیس سنتی را مورد انتقاد قرار دادند، در قالب مکاتب جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی مطرح شدند. از نظر این دیدگاه‌ها، بزهکار محصول ساختار و عملکرد و رفتار کارگزاران عدالت کیفری است. این گروه معتقدند که جرم‌انگاری‌های جدید قلمرو مداخله کیفری را توسعه و ضمن محدود کردن فضای آزاد



اندیشیدن و آزاد زیستن، شهروندان را در معرض احراز نوعی هویت مجرمانه قرار می‌دهد. نظریه‌های انتقادی، رفتار پلیس و قضات نسبت به مظنونین، متهمان و محکومان را موجب تعامل برچسب‌زننده و انگ‌زننده می‌دانند و معتقدند که برخوردهای سلیقه‌ای پلیسی و قضایی، افراد را به دنیای بزهکاری و کسب هویت مجرم سوق می‌دهد (نجفی ابرندآبادی ۱۳۸۲، ب: ۱۷). هرچند مهم‌ترین انتقادهای در قالب مکتب‌های واکنش اجتماعی مطرح شد، اما نمی‌توان تأثیر رویکردهایی همچون الغاگرایی و بزه‌دیدة‌شناسی را در تحول حقوق کیفری و پلیس سنتی نادیده گرفت. در ادامه به‌طور مختصر به این انتقادات خواهیم پرداخت.

۳-۱- مکتب واکنش اجتماعی

در جرم‌شناسی واکنش اجتماعی، مکانیسم‌های واکنش اجتماعی، از استقرار قوانین جزایی تا اجرای ضمانت اجرای کیفری، با توجه به عملکرد پلیس، دادسرا و محاکم مورد بررسی است.

توضیح آن‌که مداخله و اقدام مقام‌های اجرایی (ضابطان و زندانبانان) و قضایی (قضات دادسرا و دادگاه)، برای دستگیری، توقیف، بازجویی، بازداشت، تحقیقات، محاکمه، تعیین مجازات و اجرای محکومیت کیفری، در عمل فضای مادی-روانی را به نام «محیط کیفری» ایجاد می‌کند که فرد مظنون، متهم یا بزهکار ناگزیر برای مدتی در آن رفت‌وآمد و یا اقامت کرده و در نتیجه با عوامل پلیسی-قضایی آن در تعامل قرار می‌گیرد. محیط کیفری مانند هر محیط اجتماعی شخصی، بر کیفیت زندگی اجتماعی، جامعه‌پذیری و رشد اجتماعی فرد تأثیر می‌گذارد. در نتیجه نوع تعامل نهادهای عدالت کیفری می‌تواند موجب تنبیه، بیداری، بازپذیری اجتماعی و یا برعکس سبب ضدا اجتماعی شدن و یا تقویت گرایش‌های مجرمانه و بنابراین استقرار او در دنیای بزهکاری شود (نجفی ابرندآبادی الف: ۱۳۸۸: ۱۸). طرفداران نظریه مکتب واکنش اجتماعی معتقدند تعامل افراد با نظام عدالت کیفری (پلیس، دادگستری و...) بیشتر باعث انگ‌زنی و در نتیجه نوعی گرایش به‌سوی مجرم شدن می‌شود تا اینکه به بازپروری آنان کمک کند. از نظر این گروه، تعامل‌ها و کنش‌های بین افراد و نظام کیفری در

عمل موجب ایجاد برچسب منحرف و مجرم در افراد می‌شود.^۱

هوارد بکر، معتقد است «گروه‌های اجتماعی، انحراف را این‌گونه خلق می‌کنند: قواعدی را می‌سازند که تخلف از آن‌ها، انحراف را به وجود می‌آورد و این قواعد در مورد افرادی خاص به کار می‌رود و بر آن‌ها برچسب غیر خودی می‌خورد. از این نقطه‌نظر، انحراف کیفیت عملی نیست که یک فرد مرتکب می‌شود، بلکه نتیجه به کار بستن قواعد و مجازات‌ها از سوی دیگران در خصوص یک مجرم است. منحرف فردی است که برچسب موردنظر با موفقیت در خصوص او به کار رفته باشد و رفتار انحرافی رفتاری است که مردم بر آن چنین برچسبی می‌زنند» (والک لیت ۱۳۸۶: ۴۸). همچنین طبق فرمول مشهور «لومر» این انحراف نیست که منجر به کنترل اجتماعی می‌شود، بلکه این کنترل اجتماعی است که منجر به انحراف می‌شود (گسن ۱۳۸۵: ۱۹۱)؛ بنابراین، طبق دیدگاه‌های مکتب واکنش اجتماعی بر خورد بیش از حد پلیس و واکنش سرکوبگر همچون دستگیری افراد در مقابل هر بی‌نظمی و حتی جرایم کوچک باعث برچسب خوردن و ایجاد نوعی هویت مجرمانه می‌شود. راهکار برون‌رفت به نظر این تئوری این است که سیستم عدالت کیفری در کل و نهاد پلیس به‌طور خاص مداخله کیفری و سرکوبگر خود را کاهش دهد. با توجه به اهمیت اصل حداقل مداخله و تأثیر آن بر ایجاد رویکردهای نوین پلیس، در ادامه به این موضوع، در قالب انتقادات وارد بر حقوق کیفری کلاسیک و پلیس سنتی، خواهیم پرداخت.

۳-۲- اصل حداقل مداخله

اصل حداقل بودن حقوق جزا^۲ در قالب عناوین دیگری مانند حقوق جزا به‌عنوان آخرین وسیله، اصل صرفه‌جویی کیفری، اصل تکمیلی بودن حقوق کیفری و نیز اصل حقوق جزا به‌عنوان آخرین و حداقل چاره نیز مورد اشاره قرار گرفته است. این اصل مبنای ظهور رویکردی

۱. نظریه برچسب‌زنی از شاخه‌های مکتب واکنش اجتماعی است (نجفی ابرندآبادی ۱۳۷۸: ۴۸۶). مفهوم این نظریه برای اولین بار توسط اریکسون جرم‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۶۲ در کتاب «تأیید بزهکار» مطرح شد (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیکی ۱۳۹۰: ۱۸۲).

۲. نظریه منع یا تحدید مداخله نظام کیفری در رفتار افراد تا اندازه زیادی مرهون هشدارهایی است که این نظریه در خصوص توالی فاسد مداخله پلیس یا دستگاه قضایی داده است (نجفی ابرندآبادی ۱۳۷۸: ۴۹۲).



است که در سیاست‌گذاری کیفری از آن تحت عنوان رویکرد حداقلی، کمینه یا تقلیل‌گرا یاد می‌شود (غلامی ۱۳۹۱: ۴۴). مداخله حداقلی نظام عدالت کیفری بدین معناست که نظام کیفری باید رویکردی حداقلی به حقوق کیفری داشته باشد. اهمیت آن نیز از این جهت است که این رویکرد، راهکار بنیادین پیشگیری از جرم‌زایی نظام عدالت کیفری است که در پرتو گرایش‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی به عنوان یک رویکرد اساسی مطرح شد. همان‌گونه که دیدیم، این گرایش‌ها بزهکاری را محصول عملکرد عدالت کیفری در سطوح مختلف می‌دانند و به همین دلیل از اندیشه تحدید دامنه مداخله نظام کیفری پیروی می‌کنند (محمدی ۱۳۹۰: ۱۱۴).

با توجه به اصل حداقل مداخله، ضمانت اجرای کیفری چه از سوی پلیس و چه دادگاه، باید هنگامی برگزیده شود که روش دیگری برای کنترل اجتماعی (از نوع غیر کیفری) با همان تأثیر و کارایی ضمانت اجرای کیفری وجود نداشته باشد؛ یعنی آنجا که ضروری است باید مداخله کیفری کنیم. به گفته روکسین، حقوق کیفری، تنها وسیله مناسب برای حمایت از ارزش‌ها و منافع نیست؛ حقوق کیفری تنها زمانی به کار گرفته می‌شود که دیگر راه‌ها مانند اقامه دعوی مدنی، راه‌حل‌های اداری و ضمانت اجرای غیر کیفری کارایی نداشته باشد. از همین رو مجازات، «آخرین راه‌حل سیاست اجتماعی» نامیده می‌شود. کارکرد مجازات صرفاً حمایت فرعی و جانبی و نه حمایت گسترده و همه‌جانبه از منافع، مصالح و ارزش‌هاست (نوبهار ۱۳۹۰: ۹۴). به عبارت دیگر، اصل حداقل مداخله متضمن توسل به حقوق کیفری به عنوان آخرین وسیله و در حداقل موارد ضروری است. از مهم‌ترین نتایج رعایت نشدن مفاد این اصل، توسعه قلمروی کیفری در ابعاد جرم‌انگاری و کیفر گذاری است (غلامی ۱۳۹۲: ۹۶). در مقابل، رعایت اصل حداقل بودن حقوق کیفری، زمینه توسل به سایر نهادهای اصلاحی و تربیتی و نیز دیگر ابزارهای اجتماعی‌سازی شهروندان را فراهم می‌کند؛ زیرا نه تنها مهارت‌های اجتماعی‌سازی غیر کیفری، جایگزین مناسب‌تری برای ابزارهای کنترل کیفری می‌توانند باشند، بلکه امکان استفاده از آن‌ها در فضای غیر کیفری، با موفقیت بیشتری نیز همراه خواهد بود. پایبندی به اصل حداقل بودن حقوق کیفری، باعث تقویت نظام کنترل غیررسمی و اجتماعی می‌شود، زیرا عدم مداخله کیفری، موجب توجه بیشتر به اقدامات کنشی از یک سو و

افزایش مشروعیت مشارکت مردمی و نظارت متقابل شهروندی از سوی دیگر می‌شود (همان). یکی از مهم‌ترین موارد التزام به اصل حداقل بودن حقوق کیفری، توسعه قلمروهای جایگزین کیفری و افزایش اختیارات مراجع ذی‌ربط از جمله پلیس است.

۳-۳- الغاگرایی کیفری

از دیگر دلایلی که باعث ایجاد تحول در حقوق کیفری و نهاد پلیس شد، یافته‌ها و انتقادات الغاگرایان بود. این گروه، به سیاست اجتماعی به جای سیاست کنترل جرم اعتقاد دارد؛ از نظر این رویکرد، تمرکززدایی و ایجاد نهادهای اجتماعی غیررسمی و مشارکت‌پذیر برای برخورد با مشکلات اجتماعی کارکرد بیشتری دارد (دهان ۱۳۸۷: ۳۴۲).

الغاگرایی، خواهان عدم دخالت حقوق کیفری یا در نهایت دخالت محدود و ضروری آن در فرایند کیفری است و مدعی است که خود نظام عدالت کیفری، علاوه بر اینکه باعث جلوگیری از بزهکاری نمی‌شود، جرم‌زا نیز است و با وارد آوردن انگ مجرمانه به فرد، موجبات بزهکاری مجدد وی را فراهم می‌آورد. در مورد بزه‌دیده نیز به جای اینکه موجبات التیام و آرامش وی را با ورود به نظام عدالت کیفری فراهم آورد، با طولانی شدن پروسه کیفری، باعث بی‌اعتمادی و دلسردی وی به نهادهای رسمی عدالت کیفری شده و بزه‌دیده خود را قربانی دستگاه عدالت کیفری می‌داند و در نهایت تشدید بزه‌دیدگی را در پی دارد. علاوه بر آثار منفی که برای طرفین پرونده در پی دارد، آثار نامطلوبی از جمله هزینه‌های اقتصادی برای جامعه نیز در بردارد.

۳-۴- بزه‌دیده شناسی

در حقوق کیفری سنتی، بزه‌دیده عنصری فراموش شده بود. چه در رویکرد کلاسیک و چه تحقیقی، هیچ توجهی به بزه‌دیده به عنوان یکی از عناصر دخیل در ارتکاب جرم، نمی‌شد؛ تا اینکه هانس فون هنتینگ کتاب خود را با عنوان «بزهکار و قربانی آن» در سال ۱۹۴۸ منتشر کرد. هنتینگ عنوان بخش چهارم کتاب خود را «سهم بزه‌دیده در تکوین جرم» گذاشته بود. از این زمان بود که اولین مطالعات بزه‌دیده شناسی (علمی یا اولیه) آغاز و به نقش بزه‌دیده در ارتکاب جرم پرداختند؛ اما در مقابل این گونه تحقیقات برخی گروه‌ها بخصوص فمینیست‌ها



معتقد بودند که در هر حال باید از بزه‌دیده، حتی اگر مقصر جرم باشد، حمایت کرد. در واقع این گروه بزه‌دیده‌شناسی ثانویه و یا حمایتی و یا ایدئولوژیک را بنا نهادند که از اوایل دهه ۸۰ میلادی مورد توجه قانون‌گذاران کیفری قرار گرفت. در هر حال هر دو رویکرد بزه‌دیده‌شناسی تأثیرات شگرفی در حقوق کیفری سنتی و چگونگی برخورد پلیس با بزه‌دیدگان داشتند.

توضیح آن‌که با توجه به مطرح‌شدن بزه‌دیده‌شناسی، نقش جامعه محلی در پاسخ به جرم، اعمال سیاست جنایی مشارکتی و جبران خسارت بزه‌دیده در حقوق کیفری بسیار پررنگ شد. برای رسیدن به این مقاصد تلاش شد تا فضای لازم برای اعطای جایگاه و نقشی شایسته به بزه‌دیده و نیز جامعه محلی برای ترمیم آثار جرم با مشارکت تمامی کسانی که در وقوع جرم و عواقب آن سهیم بودند، فراهم شود؛ بنابراین مانند گذشته دور بر حیثیت خصوصی جرم تأکید شده و از میزان اعتبار و اهمیت جنبه عمومی جرایم کاسته شد.

همچنین قابل ذکر است رویکرد ترمیمی که نقشی اساسی در تحولات حقوق و پلیس نوین دارد، تحت تأثیر دستاوردهای بزه‌دیده‌شناسی حمایتی و نیز ابتکارهای شبه‌قضایی، محلی و مردمی به وجود آمد. بر اساس مطالعات تاریخی، قربانیان جرایم در دوران باستان نقش عمده‌ای در حل و فصل اختلافات ناشی از جرم ایفا می‌کردند؛ اما با ظهور دولت به معنای امروزی و به‌ویژه تولد حقوق کیفری مدرن، به تدریج نمایندگان دولت، یعنی کارگزاران پلیسی-قضایی، سرنوشت تعقیب و محاکمه کیفری را به دست گرفتند و بدین سان نقش بزه‌دیده در فرایند کیفری کم‌رنگ شد (نجفی ابرندآبادی ۱۳۸۲: ۲۰).

در مجموع چنین انتقاداتی، به از دست رفتن اعتماد همگانی یا لاقط عدم رضایت نسبت به نهادهای مختلف در چرخه پلیسی-قضایی انجامید. استفاده از سایر راهکارهای غیررسمی و اجتماعی در مقابله با مشکلات اجتماعی و موارد نقض قانون، رویکردهای متفاوت و متنوعی در سیاست جنایی کشورها ایجاد شد که منجر به افتراقی شدن سیاست جنایی در حوزه‌های گوناگون گردید. این تحولات را به‌طور کلی به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: رویکرد عدالت ترمیمی یا مشارکت محور و رویکرد مدیریت خطر یا کنترل محور. در همین راستا پلیس سنتی نیز متناسب با تحولات سیاست جنایی مشمول تغییراتی شد.

۴- رویکردهای نوین پلیس

رویکردهای نوین پلیس که حاصل انتقادات وارد بر حقوق کیفری کلاسیک و الگوی سنتی پلیس بودند، به دو گونه کاملاً متفاوت ظهور کردند. از یک سو، در نتیجه یافته‌های عدالت ترمیمی، رویکردی ظهور کرد که خواهان مشارکت پلیس و جامعه مدنی برای حل معضلات ناشی از جرم و بی‌نظمی بود و با نام «پلیس جامعه‌محور» مشهور شد. از سوی دیگر، همزمان با پلیس جامعه‌محور و به‌طور موازی با آن، در برخی کشورها یا شهرها «پلیس کنترل‌محور» که حاصل یافته‌های جرم‌شناسی و کیفرشناسی نو بود، ایجاد شد. در ادامه در دو بخش جداگانه این رویکردهای نوین پلیس را بررسی و انتقادات وارد بر آن‌ها را شرح خواهیم داد.

۴-۱- پلیس جامعه‌محور

همان‌گونه که بیان شد تحت تأثیر انتقادات وارد بر حقوق کیفری سنتی الگوهای جدیدی ظاهر شدند؛ یکی از این گونه‌ها، عدالت ترمیمی بود که علت اصلی ایجاد پلیس جامعه‌محور است. درواقع، مسائل و مشکلات ناشی از اجرای عدالت کیفری سنتی و از جمله عدم توجه کافی به حقوق و جایگاه زه‌دیدگان و به‌طور کلی مصادره عدالت از طرف دولت و انتقادات و ایرادهای وارد بر آن، زمینه‌ساز ظهور عدالت ترمیمی و استفاده از برنامه‌ها و روش‌های اجرای آن در بسیاری از کشورهای جهان گردید (موریس ۱۳۸۲: ۱۸۳). از جمله مفاهیمی که از اوایل دهه ۸۰ میلادی مورد توجه جرم‌شناسان (به‌خصوص در آمریکای شمالی) قرار گرفت، عدالت ترمیمی، عدالت سازشی، عدالت مصالحه‌ای، عدالت نرم، عدالت محلی و... بود. اندیشه محوری همه این مفاهیم که می‌توان آن‌ها را هم‌خانواده تلقی کرد، از یک سو اجتناب از فرایندهای کیفری-قضایی رسمی، پیچیده و پرهزینه است. از سوی دیگر، مشارکت جامعه‌ی مدنی در مراحل حل و فصل اختلافات، به عبارت دیگر، هدف انتقال عدالت به میان و نزدیک مردم به منظور دستیابی هر چه سریع‌تر به راه حل اختلاف و ترمیم است (نجفی ابرندآبادی ۱۳۸۲: ۶).

در عدالت کیفری کلاسیک، جرم به عنوان عمل خلاف قانونی دانسته می‌شود که علیه دولت بوده و ناقض نظم عمومی است و همین دیدگاه توجیه‌کننده اقدامات مقام تعقیب به عنوان



نماینده جامعه در محاکمه کیفری محسوب می‌شود و چنین طرز تلقی‌ای به خارج کردن بزه‌دیده از رسیدگی‌های کیفری منتهی می‌شود (بهروزیه ۱۳۸۶: ۴۱). برعکس در عدالت ترمیمی، جرم، امری مرتبط با بزه‌دیده و بزه‌کار تلقی می‌شود و این اختلاف یک نوع دارایی محسوب می‌شود که از دست صاحبانش گرفته‌شده و اکنون باید به آن‌ها بازگردد (سماواتی پیروز ۱۳۸۵: ۳۹). مرکز ثقل عدالت کیفری سزا دهنده، تقصیر فردی است و مرکز ثقل عدالت ترمیمی، احیای رابطه بین بزه‌کار، بزه‌دیده و جامعه با حفظ درجه احترام، توجه و حمایت از آن‌هاست (شیری ۱۳۸۵: ۲۲۶).

تحت تأثیر رویکرد ترمیمی، پلیس دچار تحولات اساسی شد و اهداف جدیدی با عملکردهای نوین آغاز کرد. از جمله این اهداف، می‌توان موارد ذیل را نام برد: حرکت از رویکرد ناکارآمد مبتنی بر نظامی‌گری و اجرای صرف قانون به سمت خدمات پلیسی مبتنی بر حل مسئله، افزایش امنیت محله و اجتماع با همکاری جامعه مدنی^۱، حل و فصل اختلافات از طریق جایگزین‌های کیفری. در کل، پلیسی‌گری ترمیمی سعی دارد شکل جدیدی از تفکر را میان مأموران پلیس ایجاد کند، به گونه‌ای که این افراد در همه زمان‌ها و مکان‌ها و نه فقط در برخورد با بزه‌کاران و بزه‌دیدگان، بلکه حتی در برخورد با خانواده، همکاران، دوستان و... به صورت ترمیمی رفتار کنند و بیندیشند (هویل ۱۳۹۱: ۲۰۹). در رویکرد جامعه‌محور^۲، تعامل میان مأموران پلیس و ساکنان محل، نخستین گام در راه شناسایی مشکلات جامعه است. وقتی جامعه مدنی درگیر می‌شود و درمی‌یابد که می‌تواند در بهبود کیفیت زندگی خود نقش مفیدی داشته باشد، حسن نیتی ایجاد می‌شود که به تعامل مثبت هر چه بیشتر روابط پلیس و مردم منجر می‌شود (لشنی پارسا ۱۳۸۷: ۶۴).

بدین‌سان می‌توان گفت در پلیس جامعه‌محور، تلاش می‌شود بیشتر از راه‌حل‌های کنشی و اجتماعی استفاده شود. البته باید توجه داشت که روش‌های مربوط در حفظ نظم کنشی، بر

۱. در پلیس جامعه‌گرا، ساکنان محلات و مقامات محلی همگی در جهت ارتقای امنیت عمومی در محیط‌های تجاری، خصوصی و اماکن عمومی نقش‌هایی دارند (فلینسر و هنزلمن ۱۳۸۳: ۸۶).

۲. شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد وقتی برنامه‌ها و راهبردهای مورد استفاده، برافزایش پلیس با جامعه متمرکز می‌شوند و در تماس مستقیم پلیس با شهروندان توصیف می‌شوند، سطح ترس از جرم کاهش می‌یابد (ویزبرد و اک ۱۳۸۸: ۱۴۰).

اساس هنجارها و فرهنگ جوامع متفاوت است. از چنین موضعی است که نهاد پلیس همراه با دیگر ارگان‌ها، جامعه را تشویق و تحریک به پیشگیری از بزهکاری و راهکارهای مشارکت محور می‌نماید (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیکی، ۱۳۹۰: ۲۲۵). در همین راستا تلاش شد تا رویکردهای نوینی برای حل مشکلات ناشی از جرم به صورت ترمیمی و مشارکت محور با حضور پلیس و جامعه مدنی ایجاد شود و اختیارات ویژه‌ای به پلیس در راستای حل مسائل جرم و بی‌نظمی داده شد که میانجی‌گری کیفری یکی از این اقدامات بود.

۴-۱-۱- میانجی‌گری

روش میانجی‌گری، نمونه‌ای از انحراف از فرایند کیفری رسمی برای حل و فصل اختلاف‌های ناشی از جرم است که در هر مرحله‌ای از فرایند رسیدگی (از تحقیقات پلیسی گرفته تا اجرای حکم) قابل اجراست. این روش که ناشی از الگوهای حل و فصل اختلافات در قبایل آفریقایی و رفع اختلافات به روش غیر قضایی در برخی از جوامع بومی آمریکاست، شاکی و متهم را ترجیحاً در یک مکان بی‌طرف و زمان مناسب برای هردوی آن‌ها، در حضور فرد میانجی در کنار هم قرار می‌دهد. وظیفه اصلی فرد میانجی، تشویق و کمک به طرفین برای شنیدن گفته‌ها و ادعاهای یکدیگر در ارتباط با شرح ماقوع و سابقه آن و سپس با رسیدن به تفاهم بیشتر از طریق بحث و تبادل نظر، دستیابی به یک‌راه حل مرضی‌الطرفینی در خصوص اختلاف یا اختلافاتشان است (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیکی، ۱۳۹۰: ۹۳-۱۹۲).

میانجی‌گری کیفری، فرایند سه‌جانبه یا سه‌طرفه‌ای است که فارغ از تشریفات معمول در فرایند کیفری، بر اساس توافق قبلی شاکی (بزه‌دیده) و متهم (بزهکار) با حضور شخص ثالثی به نام میانجی‌گر یا میانجی، به منظور حل و فصل اختلاف‌ها و مسائل ناشی از ارتکاب جرم آغاز می‌شود. میانجی‌گر سعی می‌کند بزهکار و بزه‌دیده را در ارتباط باهم قرار دهد، زمینه دیدار و گفتگو، مذاکره و طرح مطالبات و خواسته‌های متقابل آن‌ها را فراهم کند، دیدگاه‌ها و مشکلات آن‌ها را به زبان دیگری برای آن‌ها بازگو نموده و تسلی روحی پیدا کنند، خسارات مادی و عاطفی و روانی بزه‌دیده ترمیم شود و تکالیف و تعهدات بزهکار نسبت به بزه‌دیده، جامعه و خود او در آینده مشخص شود و میزان مسئولیت‌های طرفین در وقوع جرم تعیین



گردد (نجفی ابرندآبادی «ب» ۱۳۸۲: ۱۵-۱۴).

نقش میانجی تسهیل تبادل بین طرفین، تعیین حدود مسئله و کمک به بحث و گفتگو است. وی باید از قضاوت‌های اخلاقی یا تحمیل راه‌حل‌هایی در نزاع خودداری کند. آنچه واجد اهمیت است تدارک امکان گفتگو و صحبت کردن برای طرفین در مورد احساسات، مشکلات و رفتارهایی است که در مقابل مرتکب احساس می‌کنند و از این طریق به اطلاعات و درک وضعیت متقابلشان نائل می‌گردند (هرز، ۱۳۸۲: ۹۱).

میانجی‌گری، حل و فصل مسالمت‌آمیز دعاوی و صلح و سازش، از جمله شیوه‌هایی است که پلیس با توسل به آن‌ها می‌تواند اقدام به قضا‌دایی کند و از افزایش پرونده‌ها و طولانی شدن دادرسی در دستگاه قضایی ممانعت کند و گامی در جهت افزایش رضایت‌مندی و ارتقای سطح امنیت در جامعه برداشته خواهد شد (پاراحمدی ۱۳۹۲: ۱۲۳).

در کل، میانجی‌گری کیفری در صدد خارج‌سازی عدالت کیفری به بیرون از نظام رسمی و بی‌روح دادگستری است و هدف آن استفاده از ظرفیت‌های نهادهای غیررسمی و مردمی در رسیدگی به جرایم و اختلافات خرد و سبک است تا علاوه بر اینکه از بار دادگستری کاسته شود، طرفین با آرامش و طیب خاطر بیشتری برای حل اختلاف گرد هم جمع شوند. بعد از گفتگو و واسطه‌گری میانجی، تصمیمی بر اساس اوضاع و احوال پرونده اتخاذ می‌شود که هم خسارات وارده به بزه‌دیده جبران می‌شود و هم مجرم از جامعه طرد نمی‌شود؛ بنابراین یافته‌ها، یکی از مهم‌ترین شیوه‌های پلیس محور که امروزه در بسیاری از کشورهای غربی رواج یافته است، پلیس میانجی‌گر است. مطمئناً در این روش، علاوه بر آنکه از ایجاد برچسب مجرمانه به بزه‌کار خودداری می‌شود، بزه‌دیده نیز هر چه زودتر به حق خود می‌رسد و باعث مشارکت افراد در حل مشکلات جرم و در نتیجه تقویت روحیه همبستگی خواهد شد^۱. با تمام مزایایی که پلیس جامعه‌محور دارد، باید گفت انتقادات متعددی نیز به این دیدگاه وارد شده است.

۱. مطالعاتی در کشور انگلیس نشان داده است که اکثریت بزه‌دیدگان از رویکردهای عدالت ترمیمی و بخصوص تحت نظر پلیس کاملاً راضی هستند (هویل ۱۳۹۱: ۱۹۷).

۴-۱-۲- انتقادات وارد بر پلیس جامعه‌محور

الف) گسترش شبکه کیفری یا کنترل اجتماعی

منتقدان پلیس جامعه‌محور معتقدند که عدالت ترمیمی که پلیس جامعه‌محور نشئت گرفته از آن است، هر چند قصد تحدید وسعت مداخله نظام عدالت کیفری سنتی را دارد، اما برخی از این برنامه‌ها و فرایندهای ترمیمی مشارکت‌محور، نه تنها در محدود کردن دامنه اعمال سازوکارهای کیفری مؤثر نبوده‌اند، بلکه سبب گسترده شدن فیلترهای کنترل جرم و انحراف، از پلیس گرفته تا سایر نهادهای اجتماعی، نسبت به بزه‌کاران شده‌اند؛ به‌طوری‌که بزه‌کاران به‌گونه‌ای مضاعف مشمول هر دو نظام کنترل رسمی و غیررسمی قرار می‌گیرند. توضیح آنکه، از یک‌سو، طی رویه‌های ترمیمی به جرم رسیدگی می‌شود و از سوی دیگر، با شکست فرایند ترمیمی و یا عدم امکان یا عدم تمایل آنان به ادامه این فرایند، جرم ارتكابی به روند دادرسی کیفری وارد شده و بار دیگر، در این فرایند نیز مورد رسیدگی قرار می‌گیرد (سماواتی پیروز ۱۳۸۵: ۲-۱۰). همان‌طور که آمد در اعمال شیوه‌های نوین پلیسی‌گری از جامعه محلی نیز برای حل و فصل اختلافات کیفری استمداد می‌شود و دولت از حالت یک‌سویه‌نگری در مدیریت فرایند کیفری دست می‌کشد و به اصطلاح عدالت کیفری جنبه محلی به خود می‌گیرد. این محلی شدن عدالت کیفری نیز ایراد گسترش شبکه کنترل اجتماعی را به همراه دارد.

ب) برچسب‌زنی

«ژ. کلسن» معتقد است: «هر گونه تنوعی که در اقدامات نوین پدید آید، نظام عدالت کیفری را توسعه می‌بخشد و هیچ‌گاه از دامنه آن نمی‌کاهد» (پیناتل ۱۳۶۵: ۱۸۷). به عبارت دیگر، هر چند در پلیس جامعه‌محور سعی بر آن است تا با عدم مداخله کیفری از برچسب‌زنی جلوگیری شود، اما باید گفت برچسب‌ها به‌وسیله تعداد زیادی از نهادهای جایگزین کیفری نظیر پلیس محله، مدرسه و حتی خانواده ممکن است باعث ایجاد نوعی هویت منحرف در افراد شوند. به عبارت دیگر، با تغییر مسیر از نظام عدالت کیفری به سوی مؤسسات و نهادهای اجتماعی، امکان دارد ماهیت کنترل اجتماعی به همان صورت باقی بماند و ارگان‌های نظام



عدالت کیفری با برخی از شکل‌های نوین عوض شود، اما همان کارکرد برجسب‌زنی را داشته باشد.

ج) سلیقه‌ای شدن و تبعیض

پلیس در شیوه مشارکت محور، دارای اختیارات نسبتاً وسیعی است و هم‌زمان برای تعقیب متهم، می‌تواند موضوع را از طریق میانجی‌گری یا سایر شیوه‌هایی که منجر به مختومه شدن پرونده در این مرحله می‌شود را به کار گیرد که منجر به گزینشی شدن پروسه تعقیب می‌شود. این امر، ایراد سلیقه‌ای شدن واکنش‌های اجتماعی و تبعیض بین مظنونین و متهمین را به دنبال دارد. همچنین، گسترش اختیارات سازمان یا نهادی همچون پلیس، احتمال سوءاستفاده را افزایش می‌دهد و ممکن است در شرایط یکسان بودن خصوصیات جرم ارتكابی و شخصیت متهم، پلیس، برخی را تعقیب نماید و برخی را خیر. این تبعیض بین متهمین، موجب بدنامی پلیس و تقویت احساس ظلم و بی‌عدالتی در جامعه می‌شود که نارضایتی مردم از دستگاه عدالت کیفری را نیز در پی دارد.

منتقدان و طرفداران روند عدالت ترمیمی، نگرانی‌هایشان را درباره افزایش اختیارات پلیس ابراز کرده‌اند؛ بنابراین باید به این نکته توجه کرد که ممکن است مأموران پلیس با توجه به سایر اختیارات و مسئولیت‌های خود، بدون گرفتن ضمانت‌های لازم قانونی، نسبت به تحقیق و تفحص، دستگیری، قضاوت و مجازات افراد اقدام کنند و یا عملکرد جزایی خود را گسترش داده و از آن سوءاستفاده کنند (یاراحمدی ۱۳۹۲: ۱۴۳).

د) ابهام در واکنش اجتماعی

در رویکرد پلیسی‌گری نوین که پیگرد بر اساس مشارکت شهروندان صورت می‌گیرد این ایراد وارد است که واکنش‌ها در برابر هر جرمی مشخص نیست و پلیس پس از بررسی تمامی جوانب امر، ممکن است دست به تعقیب بزند یا فقط به تذکر اکتفا کند. در این رویکرد احتمال دارد علی‌رغم مشابه بودن جرایم، پاسخ‌های متفاوت اتخاذ شود.

ه) مغایرت با اصول دادرسی منصفانه

با توجه به اختیاراتی که در رویکرد مشارکت‌محور در اختیار پلیس قرار گرفته است، در برخی موارد مأموران پلیس ترجیح می‌دهند از ارجاع پرونده به دادسرا و مقام قضایی خودداری و از جایگزین‌ها استفاده کنند. طبیعتاً این اقدامات پلیس که برخی جنبه اعمال مجازات دارند، برخلاف اصول مربوط به یک دادرسی منصفانه و مغایر اصل قانونمندی کیفری است که به موجب آن حکم به مجازات و اجرای آن فقط از طریق دادگاه صالح ممکن است (جعفری ۱۳۹۲: ۳۲۸).

و) کاهش اقتدار نهاد پلیس

خصیصه اصلی نظام عدالت کیفری و به تبع آن نهاد پلیس، تعقیب ناقضین هنجارهای اجتماعی است اما در صورت واگذاری برخی وظایف پلیس به مردم و جامعه مدنی، درواقع موجب بازگشت به عدالت خصوصی از نوع «متکثر» آن می‌شویم و زمینه هرج و مرج قضایی و بنابراین اخلال در نظم عمومی فراهم می‌شود و بدین ترتیب به جای «عدالت کیفری عمومی متحدالشکل»، «عدالت کیفری خصوصی متنوعی» شکل می‌گیرد که برآیند آن بی‌عدالتی است (نجفی ابرندآبادی «الف» ۱۳۸۲: ۱۴-۱۳).

۴-۲- پلیس کنترل‌محور

رویکرد جدید دیگر از پلیسی‌گری که در دهه‌های اخیر به وجود آمده، «پلیس کنترل‌محور» است. این رویکرد در جهتی کاملاً متفاوت از رویکرد مشارکت‌محور قرار دارد. پلیس کنترل‌محور تحت تأثیر جریان جرم‌شناسی^۱ و یا مدیریت ریسک جرم، باهدف کنترل درآوردن مظنونین و مجرمان خطرناک جهت ناتوان‌سازی آن‌ها در ارتکاب جرم به وجود آمد. ابتدا مناسب است تا با رویکرد مدیریت ریسک آشنا شویم و پس از آن رویکرد پلیسی‌گری ناشی از آن را توضیح دهیم.

۱. از این امر با عناوینی از جمله «کیفرشناسی نو»، «عدالت محاسبه‌گر»، «عدالت آماری یا سنجشی» و «سیاست جنایی ریسک‌مدار» نیز یاد شده است.



مدیریت ریسک لزوماً به معنی حذف ریسک نیست، بلکه در حد امکان تغییر ریسک قرمز به ریسک سبز است؛ بنابراین در این رهیافت، وجود ریسک در سیستم، امری طبیعی و ذاتی سیستم است. در برخی موارد امکان حذف ریسک وجود دارد؛ ولی در بسیاری موارد نیز باید با ریسک کنار آمده و در جهت کنترل و به حداقل رساندن آن و کاهش اثرات احتمالی‌اش برنامه‌ریزی نمود. پس سیاست جنایی ریسک‌مدار نیز این اندیشه را در دل خود دارد که در جامعه انسانی وقوع بزهکاری امری طبیعی و ذاتی آن است و جامعه عاری از جرم وجود ندارد. هدف آن کنترل جرم و تقلیل آن به یک حد قابل قبول از نظر شدت و نرخ ارتکاب است (پاک‌نهاد ۱۳۸۸: ۸-۳۷).

خطرناکی در سیاست کیفری مدیریتی خطرمدار، ارادی است. به عبارت دیگر، افراد خطرناک، از نظر بزهکاری، بیمار و آسیب‌دیده نیستند، بلکه به نوعی از نظر اجتماعی مسئول عمل خود انگاشته می‌شوند و باید آنان را با هدف تأمین امنیت در جامعه تحت کنترل و نظارت قرار داد. بدین ترتیب، بازپروری بزهکاران منتفی است. دل‌نگرانی درمان فرد خطرناک، جای خود را به سنجش، تخمین و پیش‌بینی گونه و درجه خطرناکی و سیمای افراد و بزهکاران خطرناک بر اساس محاسبات آماری و احتمالات و پیش‌بینی‌ها می‌دهد (نجفی ابرندآبادی ۱۳۸۸: ۲۵-۷۲۴). این رویکرد با وجود اینکه عنوان جرم‌شناسی نو را یدک می‌کشد، در محتوا تهی از رویکردهای جرم‌شناختی است و با علت‌شناسی که در جرم‌شناسی مطرح است، فاصله بسیار دارد و درواقع نوعی سیاست کنترل جرم محسوب می‌شود (نجفی ابرندآبادی ۱۳۹۱: ۱۹۶۸). در کیفرشناسی نو، تغییر بزهکاران با بازپروری آنان، محوریت برنامه نیست، بلکه هدف اصلی کاهش آسیب‌های ناشی از جرم و فرصت ارتکاب آن از طریق مدیریت احتمال ارتکاب جرم و خطری که فرد برای جامعه دارد، است. در این رویکرد نوین کیفرشناسی، جابجایی نگاه از علل جرم به آثار آن - یعنی جابجایی نگاه از گذشته به آینده - را شاهد هستیم (نجفی ابرندآبادی ۱۳۸۸: ۲۷-۷۲۶)؛ درواقع طبق این رویکرد، حفظ و برقراری امنیت به هدف اصلی حقوق کیفری و به تبع آن پلیس تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، کیفر و کنترل پلیس فقط محدود به کاهش خطرهای ارتکاب بزهکاری از سوی جمعیت‌هایی می‌شود که از نظر اقتصادی و اجتماعی بی‌ثمر و بی‌حاصل تلقی می‌شوند.

باید اذعان کرد که نقش فناوری‌های نوین، در پلیس کنترل محور بسیار اساسی بوده است. به‌عنوان مثال، امروزه یکی از متداول‌ترین نقشه‌های بزهکاری، تهیه نقشه‌های مراکز ثقل بزهکاری و کانون‌های جرم‌خیز است (کلانتری و صفری ۱۳۸۷: ۴۵). درواقع پلیس با توجه به این نقشه‌ها عملیات خود را فقط در همان محدوده‌ها متمرکز می‌کند.^۱

از مهم‌ترین مصادیق سیاست‌های پلیسی که به‌نوعی بر طبق رویکرد مدیریت کنترل خطر^۲ به وجود آمد، می‌توان سیاست «تسامح صفر» را نام برد. سیاست تسامح صفر، یک سیاست کنترلی پلیسی برای حفظ نظم عمومی و مبتنی بر دیدگاه‌های نوین پلیسی اما نه از جنس مشارکت محور است، بلکه بسته به زمان و مکان خاصی برای مدتی اجرا می‌شود.

این راهبرد را می‌توان یک نوع برنامه اجرایی برای کنترل اجتماعی دانست که توسط پلیس و یا سایر نیروهای امنیتی انجام می‌شود. تسامح صفر به معنای اعمال راهبردهای انضباطی اجباری برای رفتارهای ضداجتماعی است که افراد متصدی اجرای این راهبردها که معمولاً پلیس هستند، ملزم‌اند در قبال افرادی که مقررات از پیش تعیین‌شده برای حفظ نظم را نقض می‌کنند، بدون توجه به شدت عمل و قصد مرتکبین، واکنش نشان دهند. (جوانمرد ۱۳۸۸: ۱۷۶). در حوزه عملکرد پلیس، «تسامح صفر» به این معنی است که تشکیلات پلیسی باید به‌طور کامل قانون کیفری را به‌مورد اجرا گذارند و آزادی عمل پلیس باید از حوزه راهبردهای حفظ نظم زده شود، یعنی قانون را بدون دخالت شخصی و تصمیم‌گیری اختیاری به‌طور کامل اجرا کنند. در دیدگاه تسامح صفر با تأکید بر واکنش سریع در برابر جرایم خرد و کوچک و حتی بی‌نزاکتی‌های اجتماعی نه تنها کنترل کیفی توسعه می‌یابد، بلکه می‌تواند مرتکبین

۱. گرایش فعالیت‌های پلیس، بر هدف‌گذاری مجرمان مخصوص و مکان‌های جرم‌خیز در دو دهه اخیر افزایش یافته است. البته مطالعات نشان می‌دهد روش قلع‌وقمع و تمرکز بر یک مکان توسط پلیس، بازدارندگی کوتاه‌مدت دارد (ویزبرد و اک ۱۳۸۸: ۱۴۱).

۲. از مصادیق پلیس نوین که بر طبق رویکرد مدیریت خطر ایجاد شد، پلیس اطلاعات محور را نیز می‌توان نام برد. این پلیس ابتدا در انگلستان ایجاد شد. طبق این رویکرد، مدیران پلیس معتقد بودند که تعداد کمی از افراد مرتکب غالب جرایم‌اند؛ بدین‌سان واحدهای اطلاعاتی که هدفشان تحقیق درباره میزان جرایم و مرتکبان آن‌ها بود، ایجاد شد. چنین پلیسی بعد از وقایع یازده سپتامبر در نیویورک نیز ایجاد شد (کلارک و نیتون ۱۳۸۷: ۱۷۶).



چنین جرایمی را به‌عنوان گروه‌هایی که دارای خطر بزهکاری هستند، مشمول شیوه‌های ارزیابی عدالت سنجشی یا آماری قرار دهد (همان: ۳۶)؛ بنابراین باید اذعان کرد که چنین رویکردی مورد انتقاد است.

۴-۲-۱- انتقادات وارد بر پلیس کنترل محور

الف) مداخله در حقوق و آزادی‌های افراد

در این سیاست، هدف اصلی دستگیری و مجازات افراد ناقض هنجارهای اجتماعی و اعاده نظم به‌هم‌خورده در جامعه است و راه رسیدن به آن مهم نیست. چیزی که مهم است این است که جرایم خرد و مخالف نظم اجتماعی در جامعه به حداقل برسد و پلیس و سایر نیروهایی که مسئول حفظ نظم در شهرها هستند، در راه رسیدن به این هدف از هیچ‌چیز دریغ نمی‌کنند، حتی اگر عدم رعایت حقوق شهروندان را در پی داشته باشد.

ب) پدیده جابجایی جرم

در این راهبرد، با توجه به اینکه پلیس قادر نیست تمام نقاطی که جرم‌های خرد در آنجا رخ می‌دهد را تحت نظر بگیرد، با اجرای این طرح در نقطه یا نقاط خاصی، مجرمین و یا منحرفین این اعمال را به‌دور از چشم پلیس در مکان‌هایی که حضور ندارند، انجام می‌دهند. مثلاً اگر این سیاست را در مترو با دقت هرچه تمام‌تر انجام دهد، مجرمین این اعمال را در ایستگاه‌های اتوبوس یا در مکان‌های دیگر انجام می‌دهند. نیروی پلیس هرچقدر هم زیاد باشد قادر به شناسایی تمام مجرمین در تمام نقاط شهر نیست.

ج) گزینشی شدن تعقیب

با توجه به جرم‌انگاری‌های افراطی، امروزه پلیس منابع کافی برای تعقیب کلیه پرونده‌ها ندارد و نمی‌تواند تمام مجرمین را به‌طور همزمان تعقیب کند. این امر، در نهایت منجر به گزینشی شدن تعقیب جرایم می‌شود و پلیس بایستی بسنجد که نیروی خود را با توجه به منابع محدود در چه منطقه‌ای متمرکز کند. نتیجه این کار اعاده همان سیستم دوگانه قدیمی

در مورد محلات پایین شهر و بالا شهر می‌شود که پلیس وقت خود را صرف اجرایی کردن این سیاست در محلات پایین شهر و علیه گروه‌های آسیب‌پذیر و ضعیف جامعه نماید که نتیجه این کار شیوع جرایم خرد در مناطق ثروتمند نشین می‌شود (رسن ۱۳۸۴: ۱۷۵ و ۱۷۸).

د) افزایش جمعیت کیفری و هزینه اقتصادی

وقتی حتی کوچک‌ترین تخلف نیز بایستی پیگیری شود، علاوه بر افزایش جمعیت کیفری، هزینه‌های اقتصادی زیادی را بر دولت و جامعه تحمیل می‌نماید. همچنین آثار روانی مخربی بر خود فرد و خانواده وی نیز دارد.

نتیجه‌گیری

پلیس همچون دیگر نهادهای عدالت کیفری در طول تاریخ، تحولات گوناگونی را تجربه کرده است. آنچه در این نوشتار آمد، تأثیر یافته‌های جرم‌شناسی بر این نهاد بود. همان‌گونه که حقوق کیفری کلاسیک تحت تأثیر این یافته‌ها دچار تغییرات گوناگونی شد، پلیس سنتی نیز از این امر مستثنا نبوده است. از جمله مهم‌ترین دیدگاه‌های که حقوق کیفری و به تبع آن پلیس را دچار دگرگونی کردند، مکتب واکنش اجتماعی، الغاگرایی و بزه‌دیده‌شناسی بودند. طی این انتقادات دو رویکرد نوین از پلیس باوجود آمد.

از یک‌سو، پلیس جامعه‌محور با کسب مهارت‌های فنی و آموزش‌های حقوقی به وظایف خود به‌عنوان ضابط دادگستری آگاه و با آموزش‌های مربوط به حقوق شهروندی و کسب تجربه‌های مختلف در مقابله با مردم، کرامت‌مداری و وجدان کاری را الگوی خود قرار می‌دهد و کمک‌رسانی و خدمات‌دهی به بزه‌دیدگان در صحنه جرم را از مهم‌ترین وظایف خود می‌داند. درواقع هنگامی که پلیس به‌عنوان ضابط دادگستری در صحنه جرم حاضر می‌گردد، هرچه در توان دارد جهت کمک‌رسانی، راهنمایی و مشاوره طرفین جرم انجام و اطلاعاتی در خصوص طرح شکایت، چگونگی تشکیل پرونده کیفری، مراجعه به پزشکی قانونی و... را بخصوص در اختیار افرادی که برای بار اول بزه‌دیده واقع می‌شوند، قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، رویکردی همزمان با پلیس جامعه‌محور ظهور کرد که متأثر از اندیشه‌های



جرم‌شناسی نو بود و هدف اصلی آن نه مشارکت با جامعه مدنی، بلکه کنترل و مدیریت مظنونان و مجرمان بود. سیاستی که در درازمدت به هیچ‌وجه کارایی ندارد. مطمئناً رویکرد پلیسی نوین با نگاهی اجتماعی و با مشارکت جامعه مدنی به مقوله حفظ نظم اجتماعی، بسیار کارا تر و مفیدتر است. حضور پلیس در میان مردم، برای مردم و با مشارکت مردم، می‌تواند در افزایش نظم مؤثرتر باشد. نکته‌ای که در پایان مناسب است به آن اشاره کنیم، در ارتباط با قوانینی است که در سال‌های اخیر در کشورمان به تصویب رسیده و متأثر دیدگاه‌های بین‌المللی جرم‌شناختی است. گرایش این قوانین به سمت وسوی پلیس جامعه‌محور است. از جمله این قوانین می‌توان به قانون حقوق شهروندی اشاره کرد که بر رعایت مفاد قوانین و مقررات شکلی موجود نسبت به مظنونان، متهمان و محکومان در بستر عدالت کیفری، تأکید می‌کند. درواقع، گفتمان غالب قانون‌گذار در قانون حقوق شهروندی پیرامون دو محور قانون‌مداری و کرامت‌مداری رفتار نهادهای متولی امنیت، همچون پلیس، دادسرا و دادگاه است. حتی عنوان قانون، خود برای ضابطان، قضات و تابعان حقوق کیفری جنبه آموزشی و فرهنگ‌سازی دارد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸، الف، ۱۶).

قانون دیگری که با وضوح بیشتری به این امر اشاره دارد، قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ است. ماده ۳۰ این قانون، فراگیری مهارت‌های لازم را برای ضابطان لازم دانسته و تحقیقات و اقدامات کسانی که فاقد کارت مخصوص هستند را بی‌اعتبار دانسته است. تبصره این ماده، دادستان را مکلف به برگزاری مستمر دوره‌های آموزشی ضابطان کرده است. ماده ۳۱، خبر از تشکیل پلیس ویژه اطفال می‌دهد. ماده ۳۸ ضابطان را مکلف کرده است تا حقوق شاکی ا به وی گوشزد کنند و درواقع به‌نوعی با او در حل مشکلاتش مشارکت نمایند. ماده ۴۰، ضابطان را رازدار و مجرم اسرار افراد دخیل در جرم دانسته است و درواقع پیوند نزدیکی بین آن‌ها برقرار ساخته است. ماده ۴۲ با توجه به شخصیت زنان و افراد نابالغ، بازجویی و تحقیق از این گروه را در صورت امکان در اختیار ضابط آموزش دیده زن قرار داده است. مواد فوق، نشان‌دهنده رویکرد جدید پلیسی ایران است که قانون‌گذار، تمایل خویش را به سمت جامعه‌محوری و تعامل مثبت و سازنده بین پلیس و مردم نشان داده است و بررسی دقیق آن‌ها، تحقیق مستقلی را می‌طلبد.

فهرست منابع:

- افراسیابی، علی (۱۳۸۹)، رویکرد مسئله محور به پیشگیری از جرم در پلیس ایران، فصلنامه دانش انتظامی، سال دوازدهم، شماره ۱.
- بهروزیه، محمد (۱۳۸۶)، عدالت ترمیمی در فقه امامیه و حقوق ایران، رساله دکترا در فقه و حقوق جزا، مدرسه عالی شهید مطهری.
- پاک‌نهاد، امیر (۱۳۸۸)، سیاست جنایی ریسک‌مدار، انتشارات میزان، چاپ اول.
- پیناتل، ژان (۱۳۶۵)، کیفرهای جانشین و جرم‌شناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، فصلنامه حق، دفتر ششم.
- جعفری، مجتبی (۱۳۹۲)، جامعه‌شناسی حقوق کیفری، رویکرد انتقادی به حقوق کیفری، نشر میزان، چاپ اول.
- جوانمرد، بهروز (۱۳۸۸)، تسامح صفر: سیاست کیفری سخت‌گیرانه در قبال جرایم خرد، نشر میزان، چاپ اول.
- دهان، ویلم (۱۳۸۷)، الغاگرایی و کنترل جرم: تناقض در اصطلاحات، ترجمه حسین غلامی، پژوهش حقوق و سیاست، سال دهم، شماره ۲۴.
- رسن، جفری (۱۳۸۴)، نگاهی به (سیاست) تسامح صفر، ترجمه جلال‌الدین قیاسی، مجله فقه و حقوق، سال اول، شماره ۴.
- سماواتی پیروز (۱۳۸۵)، عدالت ترمیمی؛ تعدیل تدریجی عدالت کیفری یا تغییر آن، انتشارات نگاه بینه، چاپ اول.
- شیری، عباس (۱۳۸۵)، پارادایم‌های عدالت کیفری: عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۴.
- غلامی، حسین (۱۳۹۱)، اصل حداقل بودن حقوق جزا، فصلنامه حقوق کیفری، سال اول، شماره ۲.
- غلامی، حسین (۱۳۹۲)، الگوها یا گونه‌های عدالت کیفری اطفال، آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۶.
- فلینسر، دن و هنزلمن، فرد (۱۳۸۳)، پیشگیری از وقوع جرم از طریق طراحی محیطی و



- اداره امور پلیسی جامعه‌گرا، ترجمه حسین بختیاری و لیلا اصل‌علیزاده، سال ششم، شماره ۱. کلارک، رونالد و نیوتن، جرمی (۱۳۸۷)، پلیس و پیشگیری از تروریسم، ترجمه محمدباقر مقدسی، مطالعات پیشگیری از جرم، سال سوم، شماره ۶.
- کلانتری، محسن و صفری، اسماعیل (۱۳۸۷)، کاربرد فناوری‌های نوین در امور پلیسی، مطالعات پیشگیری از جرم، سال سوم، شماره ۶.
- گسن، رمون (۱۳۸۵)، ملاحظه‌هایی درباره هدف آیین دادرسی کیفری، ترجمه شهرام ابراهیمی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۶ و ۵۷.
- لشنی پارسا، روح‌ا...، رویکرد جامعه‌محور پلیس، تضمین امنیت اجتماعی پایدار، دومانه نامه توسعه انسانی پلیس، سال پنجم، شماره ۲۱.
- محمدی، احمد (۱۳۹۰)، جرم‌زایی نظام عدالت کیفری و راه‌های پیشگیری از آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- موریس، کوسون (۱۳۸۵)، اصول جرم‌شناسی، ترجمه میر روح‌الله صدیق، نشر دادگستر، چاپ اول.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیکی، حمید (۱۳۹۰)، دانش‌نامه جرم‌شناسی، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ دوم.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۷۸)، تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۲)، از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۹ و ۱۰.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۳)، میانجی‌گری کیفری: جلوه‌ای از عدالت ترمیمی، دیباچه در: عباسی، مصطفی، افق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجی‌گری کیفری، انتشارات دانشور، چاپ اول.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین «الف» (۱۳۸۸)، رویکرد جرم‌شناختی قانون حقوق شهروندی، (درباره رابطه آیین دادرسی کیفری با جرم‌شناسی)، مجموعه مقالات حقوق شهروندی، دانشگاه تهران، نشر گرایش، چاپ اول.

- نجفی ابرندآبادی، علی حسین «ب» (۱۳۸۸)، **کیفرشناسی نو - جرم‌شناسی نو؛ در آمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار**، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات میزان، چاپ اول.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۱)، **تقریرات درس جامعه‌شناسی کیفری**، دوره دکتری، دانشگاه شهید بهشتی.
- نوبهار، رحیم (۱۳۹۰)، **اصل کاربرد کمینه حقوق کیفری**، آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱.
- نوروزی، بهرام و افراسیابی، علی (۱۳۸۹)، **رویکرد جامعه‌محور پیشگیری از جرم در پلیس ایران**، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، سال پنجم، شماره ۴.
- نیکوکار، حمیدرضا و یاراحمدی، مسعود (۱۳۹۱)، **تأثیر رویکردهای پلیس سنتی و جامعه‌محور در کاهش ترس از جرم**، مطالعات پیشگیری از جرم، شماره ۲۲.
- هرز، دوت (۱۳۸۲)، **میانجی‌گری بین مرتکب و بزه‌دیده، مدل «دی واگ» در کولونی آلمان**، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل‌زاده، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۲.
- هوایل، کارولین (۱۳۹۱)، **عدالت ترمیمی، بزه‌دیدگان و پلیس**، ترجمه محمد بارانی و حمیدرضا نیکوکار، مطالعات پیشگیری از جرم، شماره ۲۳.
- والک لیت، ساندرا (۱۳۸۶)، **شناخت جرم‌شناسی**، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول.
- وایت، راب و هینز، فیونا (۱۳۹۰)، **جرم و جرم‌شناسی**، ترجمه علی سلیمی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ چهارم.
- وروایی، اکبر و بهریر، سروش، **اثربخشی الگوهای پلیس سنتی و نوین**، فصلنامه انتظام اجتماعی، سال اول، شماره ۱.
- ویزبرد، دیوید و ایک، جان (۱۳۸۸)، **پلیس چگونه می‌تواند جرم، بی‌نظمی و ترس را کاهش دهد؟** ترجمه علی کریمی خورانی، دوماهنامه توسعه انسانی پلیس، سال ششم، شماره ۲۴.
- یاراحمدی، مسعود (۱۳۹۲)، **بایسته‌های پلیس در میانجی‌گری کیفری**، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، سال ۸، شماره ۲۸.